

نیلوفر در مرداب

(مجموعه شعر)

معصومه شعبانی

بهار ۱۳۸۴

شعبانی، معصومه، ۱۳۴۱ -

نیلوفر در مرداب / نویسنده معصومه شعبانی. -- تهران: مؤسسه
کتاب مهربان نشر، ۱۳۸۴.
۱۹۹ ص.

ISBN: 964-7725-39-2: ۲۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. شعر فارسی -- قرن ۱۴، الف. عنوان.

ش ۵۱۲/۶۲

PIR ۸۱۲۳/۶۴۳۱۴۰۹

۱۳۸۳

۳۸۳-۳۹۹۸۴ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه کتاب مهربان نشر

آدرس: خ ۱۲ فروردین، خ وحید نظری، پلاک ۲۰۷، تلفن: ۶۹۵۳۰۹۰، ۶۹۵۸۰۳۰، ۶۹۶۰۳۴۴

نیلوفر در مرداب

نویسنده: معصومه شعبانی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: جهان فارس؛ ۶۹۵۴۸۵۰

ناشر: مؤسسه کتاب مهربان نشر

نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۸۴

چاپخانه: رامین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

ISBN: 964-7725-39-2

شابک: ۹۶۴-۷۷۲۵-۳۹-۲



فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴.....	عشق مجازی	۷.....	سخنی چند با شما
۳۵.....	رقص عشق	۱۰.....	آمده ام که سر نهم
۳۶.....	رقیب	۱۱.....	بروید ای حریفان
۳۶.....	پروانه	۱۲.....	تو مرا جان و جهانی
۳۶.....	دوست	۱۳.....	من غلام قمرم
۳۷.....	مهربان دلبر	۱۴.....	معشوقه به سامان شد
۳۷.....	خوار جهان	۱۵.....	من از کجا عشق از کجا
۳۷.....	تشنه	۱۶.....	ای همه شکل تو مطبوع
۳۷.....	مرهم	۱۷.....	خرم آن روز
۳۸.....	مشق عشق	۱۸.....	رخ از رندان بی سامان میوشان
۳۸.....	منزل عشق	۱۹.....	دیگر نگو ای جان برو
۳۸.....	هدیه ی عشق	۲۰.....	گل بهار آید همی
۳۹.....	مام عشق		شکایت معشوق از عاشق خود که
۳۹.....	فصل گل	۲۲.....	چرا بر بالینش نیامده
۳۹.....	نامه ی یار	۲۴.....	بیقراری
۴۰.....	خزان	۲۵.....	حاتم
۴۰.....	شیشه ی دل	۲۶.....	سکوت عشق
۴۰.....	جام گل	۲۷.....	جان جان
۴۱.....	لبخند گل	۲۸.....	باز بهار
۴۱.....	سرو	۲۹.....	طنین عشق
۴۱.....	سیب سرخ	۳۰.....	گل سرخ و نیلوفر
۴۲.....	خوش خبر	۳۲.....	سیمرغ عشق
۴۲.....	نیستان	۳۳.....	سوال خطا

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
باغ خدا	۴۲	غریبه	۵۰
اشاره	۴۳	کلاغ	۵۱
سرو آزاد	۴۳	منزل گل	۵۱
پیام گل	۴۳	صداق جان	۵۱
راه فرار	۴۴	غم عشق	۵۲
آیینہ دار	۴۴	نگهبان	۵۲
غریب	۴۴	گل‌سنگ	۵۲
یادت فراموش	۴۵	آهوی ناز	۵۳
هوای جاودان	۴۵	بی‌نیازی	۵۳
کوره راه	۴۵	شمع وصال	۵۳
دل سودایی	۴۶	قاصدک	۵۳
جوهر دل	۴۶	گل باغ دنیا	۵۴
راه دور	۴۶	کوه صبر	۵۴
آشنا	۴۶	چوب خشک	۵۴
بوسه	۴۷	چنگی اجل	۵۵
گلاب	۴۷	فیض گل	۵۵
یاد	۴۷	آهنگ خزان	۵۵
خوشه چین	۴۷	در بسته	۵۶
بالا نشین	۴۸	طعنه‌ی عشق	۵۶
خمار عشق	۴۸	مادر	۵۷
لاله	۴۸	سفر عشق	۵۸
سور ناتمام	۴۹	بی تو مهتاب شبی	۶۰
همسایه	۴۹	دختر مشرقی	۶۳
بهار	۴۹	من کمندی خواهم ساخت	۶۴
هجران	۵۰	چشم‌ها را باید شست	۶۶
غیرت	۵۰	واژه‌ها در تور	۷۰
طیب	۵۰	جانباز	۷۲



عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
همسفر.....	۷۲	دوست هدیه خداست.....	۱۲۱
حرف دل.....	۷۵	عشقای عشق.....	۱۲۳
زلیخا.....	۷۶	زمان گذشتی است.....	۱۲۴
من شناورم.....	۷۷	سمر.....	۱۲۵
ایمان به عشق.....	۷۹	مووده.....	۱۲۷
آسمان ابری.....	۸۰	جشن لاشخورها.....	۱۳۰
بگو تو ای صبا.....	۸۱	نگاه عاشقانه.....	۱۳۲
از ورای آینه.....	۸۲	قربانی.....	۱۳۳
به سراغ من اگر می آیی.....	۸۴	جشن زلیخا.....	۱۳۵
سنگ پرتابی.....	۸۵	شهر عشق.....	۱۳۶
دستی فرای دستها.....	۸۷	عشق یا زندگی.....	۱۳۹
خنده.....	۸۸	یکتویی در عشق.....	۱۴۱
علی تنهاست.....	۹۰	معراج عشق.....	۱۴۳
افسانه‌ها افسانه‌اند.....	۹۳	کوچه‌ی دوستی.....	۱۴۵
آهنگ شب.....	۹۵	دو پرندۀ تنها.....	۱۴۶
مثل گل نباش.....	۹۷	فروغ.....	۱۴۷
پنجره‌ی بسته.....	۹۸	پدر گمنام.....	۱۴۹
نیلوفر در مرداب.....	۱۰۰	نامه‌ای به ماه.....	۱۵۱
فاطمه فراسوی زمان.....	۱۰۱	عشق و انتظار.....	۱۵۳
غروب.....	۱۰۳	دختر گل فروش.....	۱۵۵
دیدم بهار در ره است.....	۱۰۴	ای بنای خفته بر خیز.....	۱۵۷
بادبیز.....	۱۰۷	گل‌بهار.....	۱۵۹
به رنگ عشق.....	۱۰۷	لبخند نیلوفری.....	۱۶۱
وقتی که تو بیایی.....	۱۰۸	نیمه‌ی پنهان.....	۱۶۳
افسانه.....	۱۱۰	دو خط موازی.....	۱۶۶
دوره گرد خیال.....	۱۱۳	بوی خوش.....	۱۶۸
روز محبت.....	۱۱۷		
شب‌های بی ماه.....	۱۱۹		

سخنی چند با شما



در خطّه‌ی سبز شمال با اندک فاصله‌ای از دریا به دنیا آمدم اما خود را
فرزند کویر می‌دانم، زیرا تا آن جا که به یاد دارم سایه سپیدار و سنجد کویر
کودکی‌هایم را سرپناه بود و زمزمه آب‌های روانش ترانه خوش زندگی‌م.
طبیعت زنده و سرسخت کویر روح ایستادگی و صبر را در من زنده کرد و
سرسبزی باغ و مزارعش به فکر و جان من طراوت و تازگی بخشید.
خلوت‌هایم با پروانه‌ها و جیرجیرک‌های درختی و ملخ‌های سبز پر می‌شد
و با آواز شانه به سر و صدای بلبل و قمری به وجد می‌آمدم. صدای خروس
آبادی در دم سحر طلوع روز دیگری را برایم نوید می‌داد و عرعر الاغ شروع
کار را در مزرعه یادآور می‌شد. تنها آرزویم رسیدن به لائّه پرنده‌ای در نوک
درخت چنار و سپیدار بود. زمین را جای امن و مناسبی برای فکر کردن و
نشستن نمی‌دانستم. دوست داشتم همیشه از بالا به طبیعت و موجوداتش
بنگرم به این خاطر همیشه مرا در روی درخت، پشت بام یا روی دیوار
می‌دیدید. همواره در ذهن و دلم دریایی از حرف و سؤال بود، ولی بیشتر
ساکت بودم زیرا می‌دانستم نه گوشی است برای شنیدن حرف‌هایم و نه
دلی برای درک کردن آن. حرف‌هایم را به درختان می‌گفتم و شعرهایم را



برای دلم می‌خواندم و سؤال‌هایم را در گوشه‌ای از ذهنم جا می‌دادم. خواندن و نوشتن را خیلی دوست داشتم خوب به یاد دارم روز اول مدرسه را که از شوق و ذوق آن چنان از خود بیخود شده بودم که بدون جوراب به مدرسه رفتم و از هیجان نوشتن تا هفته‌ها نمی‌توانستم مداد به دست بگیرم و مشق‌هایم را دختر همسایه برایم می‌نوشت. صبح خیلی زود از خواب بیدار می‌شدم. لباس می‌پوشیدم و تا هوا کمی روشن می‌شد به طرف مدرسه راه می‌افتادم. به مدرسه که می‌رسیدم مدتی پشت در مدرسه می‌نشستم بعد در می‌زدم. تا بابای مدرسه در را باز می‌کرد و چشمش به من می‌افتاد می‌گفت: دختر مگر خانه نداری؟! پدر و مادر نداری؟! صبح به این زودی این جا چه می‌کنی؟ همان قدر از یاد گرفتن مسئله‌ای شاد می‌شدم که بچه‌ای از خرید آب‌نبات چوبی. به دو چیز سخت عشق می‌ورزیدم: کتاب و طبیعت. صدای دلنشین طبیعت و حرف‌های تازه‌ی کتاب به دنیایم رنگ و بوی دیگری می‌بخشید و آنگاه که آتشفشان احساسم فوران می‌کرد گدازه‌هایش فقط در دلم می‌ریخت. گاهی که اندکی به بیرون تراوش می‌کرد یا به دوست همدلم نشان می‌دادم و یا روانه‌ی سطل آشغال می‌کردم. بعد از سالها دوستم مرا دید و گفت قلمت کجاست؟ گفتم در قلمدان گفت خدایت به قلم در قلمدان قسم نخورد. به قلمی قسم خورد در کار و پیکار. گفتم آخر چه بگویم و چگونه؟ گفت بی پروا بنویس گفتم آخر... گفت می‌دانم زبان تنگ است اما... گفتم اما...

زبان قفل و دل پر از غوغا و سودای سخن دارم

چنانند واژه‌ها در من که گویا صد دهن دارم

زبان است خانه هستی و من آنجا وطن دارم

کدام هستی؟ کجا خانه؟ که من با اهر من دارم
زبان تنگ است و گویم یار، تا جان در بدن دارم
و شروع کردم به نوشتن:

به سراغ من اگر می آید
و حاصل آن کتابی شد. حالا دیگر عنان و اختیار قلم از دستم به در شده
با هر قبض و بسطی نوک قلم، خطی بر سفیدی دفتر می کشد و حرف های
دل را نقاشی می کند. دوستان و آشنایانی که این نقاشی های سیاه و کبود را
دیدند مرا به چاپ آن گستاخ کردند. امیدوارم دل نوشته های من باعث
ملال خاطر شما عزیزان نشود.
در خاتمه جا دارد از جناب آقای مهدی مرتضوی تشکر نمایم که از نقطه
نظرهای ایشان در خصوص ویرایش این دل نوشته ها سود جستیم.

والتوفیق من ...